

**نگاهی به رمان «دوست بازیافته»** نوشته فرد اولمن

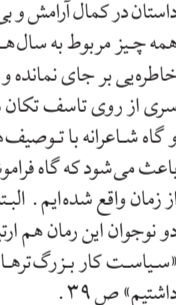
### تماشای یک رویای تباه شده

*محسن حکیم‌معانی*

درباره جنگ جهانی دوم و نظام فاشیستی حاکم بر نیمی از اروپای مدرن نیمه قرن بیستم خواننده و شنیده‌ایم . هر نویسنده‌یی از زاویه خاصی سعی کرده گوشه‌یی از ابعاد این فاجعه انسانی را در اثرش باز بنمایاند و در این مسیر شاهد خلق آثار بزرگی بوده‌ایم که هر کدام گوشه‌یی از این عصر ظلمانی را به تصویر کشیده‌اند و سعی در روشن سازی و بازنمایی بخشی از حوادثی را داشته‌اند که در کمال ناباوری بشر متمدن عصر حاضر را به لرزه درآورد . بررسی این حوادث از منظری تاریخی با تعمق در پیامدها و آثار شکل‌گیری فاشیسیسم و نازیسم در اروپا همواره مطمح‌نظر نویسندگان بزرگی چه در داخل آلمان و چه خارج از آن بوده و هست و جالب اینکه پس از این همه سال و این همه نوشتن‌ها و خوانندان‌ها هنوز گاه در اثری با ابعاد جدیدتر و غریب‌تری آشنا می‌شویم که چه بسا کمتر به آن توجه شده است .

فرد اولمن در رمان «دوست بازیافته» بار دیگر و این بار با نگاهی از زاویه‌یی تازه به سراغ این فاجعه بشری می‌رود . رمان او حجم بسیار اندکی دارد و در عین حال بسیار روان و خوشخوان است . به قول آرتور کوستلر در مقدمه رمان «یک شاهکار کوچک» است که «به‌رغم موضوعش که یکی از دردناک‌ترین فاجعه‌های تاریخ بشر است، با لحنی آرام و سرشار از دلنگی نوشته شده است» ص ۵ .

داستان شرح مقطعی از زندگی هانس شوارتس، نوجوانی یهودی است که در دبیرستانی در اشتوتگارت آلمان درس می‌خواند، در زمان روی کار آمدن هیتلر و حزب نازی در آلمان . او در دبیرستان تنها با کنراد فون هوهنفلس، فرزند خانواده‌یی سرشناس و اشرافی دمخور است . دوستی این دو هر روز عمیق‌تر و جدی‌تر می‌شود و سلیاق مشترکی را در یکدیگری می‌یابد . هر دو عاشق شعر و ادبیای عشقیه‌اند و به سرزمین مادری‌شان آلمان، عشق می‌ورزند . هانس دوست دارد در آینده شاعر شود . پدرش که پزشک معروفی است، فردی وطن‌پرست است چنان‌که در سایه هویت آلمانی‌اش، نژاد و مذهیش کاملاً رنگ می‌بازد و این اندیشه به هانس نیز منتقل شده است ؛ «آلمان همواره میهن و خانه من بوده و خواهد بود و یهودی‌بودنم در نهایت به همان اندازه‌یی اهمیت است‌که کسی به جای موی بور، موی خرمایی داشته باشد» ص ۵۵ . اما با قدرت گرفتن نظام هیتلری روی دیگر سکه نمایان می‌شود و خانواده هانس تصمیم می‌گیرند او را به امریکا بزنند پس عموی پدرش بفرستند . او در آنجا مجبور می‌شود حقوق بخواند و وکیل موفقی هم می‌شود . دیگر از کنراد خبری ندارد تا ۳۰سال بعد که در ماه‌یی مطلع می‌شود او به خاطر سوء‌قصد به جان هیتلر در همان سال‌ها اعدام شده است و رمان تمام می‌شود . به همین سادگی . اما آنچه اثر نزد اولمن را تبدیل به اثری برجسته می‌کند، دو چیز است؛ اول آنکه تمام رویدادهای نگران‌کننده



داستان در کمال آرامش و بی طرفی روایت می‌شود. گویا

همه چیز مربوط به سال‌های دور است که از آنها جز خاطره‌یی بر جای نمانده و تنها یادآوری‌شان می‌توان

سری از روی تاسف تکان داد و گذشت . زبانی لطیف

و گاه شاعرانه با توصیف‌های زیبا و بدیع از طبیعت

باعث می‌شود که گاه فراموش کنیم در چه دوره پراشویی

از زمان واقع شده‌ایم . البته این مساله به اقتضای سنی

دو نوجوان این رمان هم ارتباط دارد . هانس می‌گوید:

«سیاست کار بزرگ‌ترها بود و ما مسائل خودمان را

داشتیم» ص ۳۹ .

ویژگی دیگر رمان ، درون‌مایه آن است . پیامد نظام

هیتلری فقط سال‌ها ویرانی و تباہی نبود، تنها

خون‌هایی نبود که به خاطر برتری نژادی آلمان‌ها، بر

زمین ریخته شد، جنون یکپارچه طرفداران هیتلر و

مخالفان او در نیمی از جهان هم تنها یادگار آن عصر

نخواهد بود . در واقع تاریخ اتفاقاتی را ثبت کرده و

می‌کند که حادث شده‌اند و به این مهم کاری ندارد که

چه اتفاقاتی می‌توانست رخ بدهد که با وجود این منشت

آهئین در نقطه خفه شد . هانس تا آنجا پیش می‌رود

که حتی صحبت کردن به زبان آلمانی هم برایش ناگوار

است و سعی می‌کند تمام گذشته‌اش را فراموش کند .

حتی در این سال‌ها نگاهی هم به کتاب‌های هولدرلین

که روزی او را بزرگ‌ترین شاعر آلمان می‌دانست

نمی‌اندازد: «من هفده سال از زندگی خودم را از خود

واکنده و به دور ریخته بودم» ص ۱۰۵ . وقتی هانس

باخبر می‌شود که دبیرستان قدیمی محل تحصیل او

نابود شده و سه چهارم شهر اشتوتگارت ویران شده

است، چنان به خنده می‌افتد که نمی‌تواند جلوی خود

را بگیرد . تنها نمی‌خواهد و جرات نمی‌کند در آن

فهرست نگاهی به اسم دوست قدیمی‌اش کنراد فون

هوهنفلس بیندازد . در واقع او نمی‌خواهد شاهد آن

باشد که نام او را در کنار دیگر جوانانی که جان‌شان را

در راه وطن و نظام نژادپرستانه‌اش فدا کرده‌اند، ببیند .

اما کنجکاویِ امانش نمی‌دهد و به سراغ یافتن نام او

می‌رود و با این جمله هم بر می‌خورد: «فون هوهنفلس،

کنراد، شرکت در توطئه علیه هیتلر، اعدام» ص ۱۱۲ .

داستان پایان می‌یابد، اما برای خواننده تازه دروجه‌یی

جدید باز شده است . هانس در این جمله آخر دوباره

دوست دوران دبیرستانش را بازیافته است و این

جان‌مایه داستان فرد اولمن است چراکه او پس از

سال‌ها سعی در فراموشی، باید دوباره به خود بیاید و

بکوشد دوست از دست رفته‌اش را از نو از زبانی کند تا

از این رهگذر شاید گذشته‌خود را بازیابد .

## نگاهی به رمان «دوست بازیافته» نوشته فرد اولمن

پس از انتشار خبر جنجالی عضویت گوئتر گراس در نیروه‌ای اس.اس . پرسش‌های داغی مطرح شد . آیا می‌توانیم از مسوولیت اشتباهات سیاسی خود شانه خالی کنیم؟ آیا می‌توانیم لغزش‌های سیاسی خود را برای همیشه پنهان نگاه داریم؟ آیا می‌توانیم در آینده، همکاری‌ها و همدلی‌های خود با حکومتی فاشیستی را خطایی از سر خاسی و جوانی اعلام و از رسوایی نجات یابیم؟ پس از آشکار شدن سوابق همکاری برخی نویسندگان آلمانی با دولت هیتلر ، مقاله ذیل نگاهی دارد به عملکرد این نویسندگان و راهبردهای بیهوده آنان برای سکوت یا شانه خالی کردن از زیر اتهامات .

«دیگر خبر تازه‌یی نیست، جز اینکه من عضو حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان شده‌ام . هایل هیتلر! گوئتر .»

کسی که این خبر را در روز دوم ماه مه سال ۱۹۳۳ چنین خشک و کوتاه به اطلاع دوست خود آرتور آ. کوئرت می‌رساند، کسی نیست جز گوئتر آیش، شاعر بسیار صاحب‌نام آن روزها .

او با نگارش شعر «صورت‌برداری» ، بعد از سال ۱۹۴۵ چیزی به مثابه متن پایه را برای پدیده موسوم به «ادبیات ویرانه‌ها» پدید آورد . آیش در مقام عضو گروه ۴۷ و دریافت‌کننده جایزه این گروه، برای چندین دهه متوالی در جمهوری فدرال پیش از اتحاد به همراه دیگران، تجلی یک آلمان بهتر بود . تا اینکه فریتش پت . رادتس، دبیر بخش مقالات آن زمان هفته‌نامه «تسایت» با پرده برداشتن از این نکته که این شاعر تجلیل شده تا چه حد با رژیم ناسیونال سوسیالیست کنار آمده است، این افتخار را بر او حرام کرد .

هنگامی که پرونده گوئتر آیش (۱۹۷۲–۱۹۰۷) برملا شد، او دیگر دار فانی را وداع گفته بود. اما قابل حدس است که او نیز مانند کلی نویسندگان، روزنامه‌نگاران و روشنفکرانی که بعدها با مساله همکاری‌های‌شان در نهادهای حکومت نازی‌ها مواجه شدند، به دنبال پرسش‌هایی یکسان در این زمینه، این بهانه را ابراز کرده بود که در آن روزها جوان و از همه چیز بی‌خبر بوده، اما با شاهکار ادبی خود همه چیز را اجبار کرده است .

همان‌گونه که این روزها موارد همانندی درباره مارتین والزر، زیگفرید لنتس و دیتر هیلده برانت نشان می‌دهد، این راهبرد سلب مسولیت تا به امروز متداول بوده است . کسی به خودی خود چیزی نمی‌گوید و آنچه هم بعدها ابراز می‌شود، کم‌مایه می‌نماید، به‌ویژه هنگامی که از دهان کسانی شنیده می‌شود که معمولاً(البته به استثنای زیگفرید لنتس) بسیار پرچانه هستند. بازگردیم به گوئتر آیش . در این میان، دو درباره مورد او به خوبی پرونده‌سازی شده است و می‌توان درباره آن به تفصیل در دایه‌المعارف «ادبیات در آلمان نازی»، تدوین هانس زاروکویک و آلف متسر مطالبی را خواند . در این دایره‌المعارف درباره‌آیش آمده است که البته آنچه در زمینه عضویت او در حزب ناسیونال سوسیالیست، منحصراً به فرد می‌نماید، این است که او حتی تا مدتی برای اداره سانسور ادبی سرفروماندهی ورماخت (ارتش آلمان نازی) کار می‌کرد؛ نکته‌ی جالب توجه که با عضویت در حزب ناسیونال سوسیالیست نیز که اکنون برملا شده است، بی‌ارتباط نیست . آیش، در حالی که خود، در روز دوم مه سال ۱۹۳۳ این موضوع را هنوز نمی‌دانست، اصلاً در حزب پذیرفته نشده بود. توضیح آنکه، حزب ناسیونال سوسیالیست هر کسی را با عضویت نمی‌پذیرفت و عضوگیری از نیز در برهه زمانی انجام نمی‌داد. تقاضای عضویت آیش به دوره موسوم به «مستداران ماه مارس» مربوط می‌شود؛ نازی‌ها این نام را به آن عده از فرصت طلبانی داده بودند که به دنبال پیروزی قاطع در انتخابات ماه مارس سال ۱۹۳۳، گروه گروه درصدد یافتن جایگاهی گرم و نرم در سایه حزب برآمده بودند. اما پس از سال ۱۹۳۳ نیز بدقابلی کمتر نبود. برای

### یادداشتی در مورد عضویت برخی نویسندگان در حزب نازی

# خبر تازه‌یی نیست

**تیلمان کراوزه**

**ترجمه: پریسا رضایی**



گوئتر گراس بعد از اعترافات خودی بر طرفداری از هیتلر محویریت خود را از دست داد

نمونه، فریدریش زیورگ روزنامه‌نگار، بنا بر آنچه به برکت بررسی‌ها و تفحص‌های گوئتر نیکل، کارشناس زبان و ادبیات آلمانی می‌دانیم، در نوامبر سال ۱۹۴۲ از طریق نامه‌یی از سوی سازمان امور خیرجیان حزب ناسیونال سوسیالیست دریافت که درخواست او برای پذیرش در حزب رد شده و در این میان، دو درباره آن سکوت کرد و طرفداری البته نکته‌یی که او درباره آن سکوت کرد و تازه پس از

مرگ او برملا شد، با این حقیقت است که او نه فقط در ۱۶ فوریه سال ۱۹۴۳ تقاضای پذیرش در اداره نگارش رایش را کرده بود، بلکه این عضو سابق اتحادیه جوانان کمونیست بدون شک برای آنکه تحول فکری– سیاسی‌اش تاثیرگذاری بیشتری داشته باشد، در روز ۶ مارس سال ۱۹۴۳ از آنگلیکا، همسر یهودی‌اش نیز جدا شد. بدنبهی است که این اقدام، جان این زن را یکباره به خطر انداخت، امری که باید برای آندرش روشن بوده باشد. آندرش در اداره نگارش رایش پذیرفته نشده بود، زیرا بنا به اظهار اداره مربوطه، «فعالیت نویسندگی او نه مستمر و نه در حجمی قابل توجه» ارائه شده بود، از این رو، او با نوشته‌های اندک خود که پیش از سال ۱۹۴۵ نیز پدیده آمده بودند، با برخی «سازش‌ها با واژگان نازی‌ها»، بنا بر آنچه زندگینامه‌نگار او اشتفان راینهارد می‌نویسد، نقشی چشمگیر ایفا کرد. بنا به نوشته راینهارد، یاهو‌گویی‌هایی درباره خون و خاک، قهرمان پروری‌های عوام‌فریبانه و همچنین توصیفات تبلیغاتی درباره هم فقرامسکلی در سنگرها، چشمگیرترین موارد بوده‌اند.

به طول چندین دهه، به دنبال حاشا‌کردن‌ها، سازوکاری به‌غایت غریب به جریان افتاد که نظیر آن را می‌توان در بهترین شکل ممکن در هانس نوربرت یاوس، نام‌نویس مشاهده

## یادداشت

کرد . و بازرده سال پیش، خود را ناگزیر دید پس از برملا شدن عضویتش در اس.اس . در ملاء عام حضور یابد . یاوس که همان موقع از موسسان بازنشسته «دانشگاه رفم» در کستانتس و سرکرده آن «زیبایی‌شناسی دریافت» بود که در سال‌های دهه هفتاد در جهان روشنفکری رواج فراوان یافت، در آن زمان به سادگی و سهولت هرچه تمام‌تر صورت‌جلسه کرد که هرگز لزومی نمی‌دیده است درباره عضویت خود در اس.اس . اظهارنظری کند، زیرا دیگر حتی خود او نیز درکی از آن ندارد!

استاد آنتون در «مریم مجدلیه» نوشته فریدریش هبل، آشکارا می‌گوید: «دیگر جهان را درک نمی‌کنم و خاموش می‌شود . اما یاوس اگر برای عدم درک خود استدلال نمی‌آورد و در ضمن آن را با توجه به وضعیت موجود توصیف نمی‌کرد، نمی‌توانست آن مفسر آشنا به کلیه ریزه‌کاری‌های زبانی باشد که بدان مشهور بود .

او باور خود از خود را «در ارتباط با زندگی نهانی»، با غنای کلام و استناد به اسناد خود، وزیر کراوس رمان‌نویس به بیان درآورد و همزمان خواستار آن شد که با توجه به «هیولاش بودن» اقدامش در آن زمان، هر آن‌که خواهان درک است و به مثابه متن پایه را برای پدیده موسوم به «ادبیات ویرانه‌ها» پدید آورد . آیش در مقام عضو گروه ۴۷ و دریافت‌کننده جایزه این گروه، برای چندین دهه متوالی در جمهوری فدرال پیش از اتحاد به همراه دیگران، تجلی یک آلمان بهتر بود . تا اینکه فریتش پت . رادتس، دبیر بخش مقالات آن زمان هفته‌نامه «تسایت» با پرده برداشتن از این نکته که این شاعر تجلیل شده تا چه حد با رژیم ناسیونال سوسیالیست کنار آمده است، این افتخار را بر او حرام کرد .

هنگامی که پرونده گوئتر آیش (۱۹۷۲–۱۹۰۷) برملا شد، او دیگر دار فانی را وداع گفته بود. اما قابل حدس است که او نیز مانند کلی نویسندگان، روزنامه‌نگاران و روشنفکرانی که بعدها با مساله همکاری‌های‌شان در نهادهای حکومت نازی‌ها مواجه شدند، به دنبال پرسش‌هایی یکسان در این زمینه، این بهانه را ابراز کرده بود که در آن روزها جوان و از همه چیز بی‌خبر بوده، اما با شاهکار ادبی خود همه چیز را اجبار کرده است .

همان‌گونه که این روزها موارد همانندی درباره مارتین والزر، زیگفرید لنتس و دیتر هیلده برانت نشان می‌دهد، این راهبرد سلب مسولیت تا به امروز متداول بوده است . کسی به خودی خود چیزی نمی‌گوید و آنچه هم بعدها ابراز می‌شود، کم‌مایه می‌نماید، به‌ویژه هنگامی که از دهان کسانی شنیده می‌شود که معمولاً(البته به استثنای زیگفرید لنتس) بسیار پرچانه هستند. بازگردیم به گوئتر آیش . در این میان، دو درباره آن سکوت کرد و طرفداری البته نکته‌یی که او درباره آن سکوت کرد و تازه پس از مرگ او برملا شد، با این حقیقت است که او نه فقط در ۱۶ فوریه سال ۱۹۴۳ تقاضای پذیرش در اداره نگارش رایش را کرده بود، بلکه این عضو سابق اتحادیه جوانان کمونیست بدون شک برای آنکه تحول فکری– سیاسی‌اش تاثیرگذاری بیشتری داشته باشد، در روز ۶ مارس سال ۱۹۴۳ از آنگلیکا، همسر یهودی‌اش نیز جدا شد. بدنبهی است که این اقدام، جان این زن را یکباره به خطر انداخت، امری که باید برای آندرش روشن بوده باشد. آندرش در اداره نگارش رایش پذیرفته نشده بود، زیرا بنا به اظهار اداره مربوطه، «فعالیت نویسندگی او نه مستمر و نه در حجمی قابل توجه» ارائه شده بود، از این رو، او با نوشته‌های اندک خود که پیش از سال ۱۹۴۵ نیز پدیده آمده بودند، با برخی «سازش‌ها با واژگان نازی‌ها»، بنا بر آنچه زندگینامه‌نگار او اشتفان راینهارد می‌نویسد، نقشی چشمگیر ایفا کرد. بنا به نوشته راینهارد، یاهو‌گویی‌هایی درباره خون و خاک، قهرمان پروری‌های عوام‌فریبانه و همچنین توصیفات تبلیغاتی درباره هم فقرامسکلی در سنگرها، چشمگیرترین موارد بوده‌اند.

به طول چندین دهه، به دنبال حاشا‌کردن‌ها، سازوکاری به‌غایت غریب به جریان افتاد که نظیر آن را می‌توان در بهترین شکل ممکن در هانس نوربرت یاوس، نام‌نویس مشاهده

این به راستی قطعه‌یی از من هست . عضویت در ناسیونال سوسیالیسم یا اس.اس .چه آگاهانه یادآوری شده یا دیگران آن را یادآوری کرده باشند – که بی‌شک بی دلیل نیست – بر سر زبان‌ها افتاده است (زیرا همان‌گونه که گفته شد، نازی‌ها هر کسی را در خود نمی‌پذیرفتند) . این عضویت به‌راستی بخشی از زندگی آنان بوده است . خوب است که افراد میزور، نه فقط برای خود (و ما) دست به اعتراف زنند، بلکه از خود نیز پرسند براساس این واقعیت، بر سر زندگی و آثار ایشان چه آمده است .

در غیر این صورت، آنان در این امر سهیم خواهند بود که نیمی از افراد یک نسل در معرض سوظنی عمومی قرار بگیرند . در هر حال، انسان ناخودآگاه از خود می‌پرسد پس درباره گرایش تاکنرد ذرست، دیتر ولزرفف، گرهارد تسورنثس (متزولد ۱۹۲۵) یا لودویگ هاریگ (۱۹۲۷) به نازی‌ها چه باید گفت؟ اینان نیز اگر نمی‌خواهند، جهان آنان را بسان آیش و آندرش رسوا سازند، اکنون زمان آن رسیده است که به سخن آیند .

**منبع : روزنامه دی ولت**

### نگاهی به سری داستان‌های هری پاتر

دیگر خود مضامین و عناصر داستانی جدید خلق می‌کنند و صفه‌های زیبا، ادیبانه و پرمحتوای نویسنند . خلاقیت این عده از نوع اول است . رولینگ خلاقیتی از نوع دوم دارد . پس آثار او را بخوانید و به سراغ آثار نویسندگان برجسته‌یی که با خلاقیت نوع اول برنوبد، نویسندگانی مانند فیلیپ پولمن و . . . ۴– ضروری است که منتقدان، معلمان، نویسندگان و ادیبان و پدران و مادران با جدیت نوجوانان را یاری دهند تا در آثار هری پاتر درجا زنند و آثار برجسته دیگر را در اختیار آنان قرار دهند و حوزه مطالعاتی آنها را گسترش دهند. ۵– ضروری است که نویسندگان و بازاقرینان به آثار نامربوط زیادی در این کتاب‌ها مشاهده می‌شود و کسوفیت ادیبی و قصه‌پردازی آنها دچار لوژند شده است . گویی هدف از نوشتن آنها کسب درآمد بیشتر است، نه ارائه یک قصه جذاب .

۲– کتاب‌های هری پاتر عده زیادی را با لذت مطالعه آشنا کرد و در عصر تلویزیون و اینترنت جایگاه مناسبی را برای کتاب و مطالعه ایجاد کرد . اما خوانندگان ایرانی باید توجه داشته باشند که مطالعه کتاب‌های هری پاتر، حتی برای چند بار، هم ایرادی ندارد . ولی توقف کردن و درجا زدن در این کتاب، ناپسند و حکایت‌گر نوعی تعصب است؛ تعصبی ناشی از جهل و ناآگاهی نسبت به آثاری که بسیار برجسته‌تر، خلاق‌تر و پرمحتواتر از هری پاتر هستند .

۳– خلاقیت نویسندگان متفاوت است . برخی نویسندگان از عناصر داستانی نویسندگان گذشته استفاده می‌کنند، هر چند ماهرانه . اما خلاقیت آنها از نوع دوم است (نه درجه دوم، بلکه نوع دوم) . عده‌یی به آشنایی و داستانی خارجی بکاهد . ۶– از آنجایی که وضعیت صنعت نشر ایران تاسف‌برانگیز است و تیراژ ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نسخه‌یی کتاب نمی‌تواند زندگی هیچ نویسنده‌یی را تأمین کند، طبیعاً توجه به خلاقیت و نوشتن آثار برجسته به دست فراموشی سپرده شده است . این معضل باید طی برنامه‌های کوتاه‌مدت و بلند مدت حل و فصل شود تا زمینه عرضه آثار خلاق نوین فراهم شود. بنده ایمان راسخ دارم که در صورت مهیا شدن شرایط، نویسندگان مبتکر ایرانی می‌توانند آثاری خلق کنند که هم جذابیت‌های مجموعه هری پاتر را داشته باشد و هم با فرهنگ ایرانی هماهنگ و همخوان باشد . به امید آن روز .

### یادداشت

**ادای دین به علی دهباشی**

### چون شب پنجاهم برآمد…

*محمود فاضلی بیرجندی*

یکی از ویژگی‌های خاص کشورمان ایران آن است که صرفاً در مرزهای جغرافیایی تعریف و مشخص نمی‌شود . قرن‌ها است که ایران گاه کوچک‌تر از گذشته شده، گاه از جغرافیای کوچک شده‌اش اندکی فراتر رفته و گاه مرزهایش را اصلاً از دست داده و تنها نامی و یادى از آن مانده است (البته باید یادآور شد که بابت همه آن کوچک شدن‌ها و بزرگ شدن‌ها و همه تاریخی که در سالیات جغرافیایی سپری شده اندوهی گران در سینه هر ایرانی است . ولو آنکه بر زبان نیآورد یا حتی وقوفی نداشته باشد .

به این ترتیب بود که ایران و ایرانی شاید به جبران آن ناکامی‌های مکرر در جغرافیا، بیشتر به فرهنگ و عالم معنا بها داده و بدان حوزه رخت کشیده است .

یعنی سیال شدن مرزها و جا به جا شدن دایمی آن موجب شده که ایران و ایرانی بودن در معنا و مفهوم غنای فوق‌العاده پیدا کند و بر همین اساس آن کس که به فرهنگ ایران خدمت کرده نیز سزاوار است که هم سنگ آن سرباز مستقر در پادگان یا در مرز قدر و مرتبه ببیند .

گرافه نیست که گفته‌شود چه بسا مرتبه او از مرتبه آن سربازان جغرافیا بیشتر باشد چرا که سربازان مرزهای جغرافیایی ایران گاه و بی‌گاه ناگزیر شده‌اند بخش‌هایی از خاک میهن را واگذار کنند اما آن سربازان و ارتش‌ها که در کار مرزبانی از فرهنگ ایران بوده‌اند نه آنکه هرگز قلمرواش را واگذار کرده‌اند، بر عکس توانسته‌اند پیوسته بر اهبت و گستردگی جغرافیای فرهنگ ایرانی بیفزایند . ایران اگر در معنا و مفهوم فرهنگی که از بزرگ‌ترین و غنی‌ترین گنجینه‌های فرهنگی بشر است وجود دارد، نتیجه کوشش همیشگی آن سربازان و فرماندهان و ارتش‌های فرهنگی است که داشته و داریم .

در کتاب بی پایان هزار و یک شب، شب پنجاهم از بلندترین حکایات‌ها است . حکایتی که بیش از یکصد شب درازا دارد . حکایت ملک نعمان و فرزندان و خاندانش و نبردی که بین آنها و روم درمی‌گیرد . نبردی که قرن‌ها بین ایران و روم (شرق و غرب) جاری بوده و از نخستین مصداق‌های برخورد تمدن‌ها و همچنین مبادله فرهنگ‌ها است . حکایتی پر از اجزا و شاخه‌های متنوع که در جهات مختلف امتداد پیدا می‌کند، بارها به تنه اصلی باز می‌گردد و بارها شاخ و بال می‌گیرد تا با پیروزی ایران و اسلام بر کفر رومی به انجام خود می‌رسد . ضمن این همین ساختمان حکایت نیز سوی آنچه در ذهن آن نقل می‌شود جلوه‌یی از وجود ما است که البته به انجام خود نرسیده یا نمی‌رسد!

این دوباره را نوشتم تا مقدمه‌یی باشد برای ادای احترام به علی دهباشی . او علاوه بر همه خدمت‌ها که به دفاع از جغرافیای فرهنگ ایران کرده پنجاه شب فرهنگی نیز برگزار کرده و ایک شب پنجاهم را نیز به پایان برد و به بامدادی دیگر رسیده است . به منظور نوشتن این یادداشت بود که باز به کتاب بی‌پایان هزار و یک شب سر زد تا بهتر بدانم شب پنجاهم در یکی از منابع اصلی فرهنگ و تاریخ ما چه شبی بوده است . ما به دهباشی و همه آنچه دارد اگر سری بزینم می‌بینیم که او مردی است در میانه سال‌های عمر، گاه تکیده و گاه رنجور از التهاب بیماری آسم و یک‌ه و تنها . همین آدم یک‌ه و تنها ارتش بزرگ، روزآمد و تازه نفس است . بزرگ است که این همه کارها کرده و می‌کند . روز آمد است که می‌تواند شب‌هایی در بزرگداشت فرهنگ و فلسفه و داستان و شعر و ترجمه و موسیقی و نقاشی و تئاتر و سینمای ایران و دنیا برگزار کند . از جمال زاده تا تاگور و هاتکنه، از بیضایی تا بوئنول و فاسیندر، از مولوی تا ابن عربی و از پرویز رجبی تا ماسیتوین را ارج نهاد .

فرهنگ و ادب افغانی و آشوری و ارمنی را گرامی بدارد و نشریات وزین میهن را قدرشناسد . هر کدام از این کارها را سازمانی بزرگ باید تا به اجرا گذارد . و در این روزگار فراوانی سازمان‌ها که به کار فرهنگی اشتها و اشتغال دارند جای دریغ و درد که آن سازمان‌های فراوان چنین گام‌هایی بر نمی‌دارند اما بیگذار برندارند که او خود یک تنه از همه سازمان‌های فراوان و بزرگ فرهنگی، گسترده‌تر و فراوانی است و این سخن نه از مجیزگویی است که کارنامه دهباشی مصداق این کلام است وانگهی او را نیاز به مجیزگویی چون من نیست و مرا نیز به قول بیهقی حکیم، میاد که سخنی پرانم که آن به تعصبی و تیربدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرمش باد .

حکایت شب پنجاهم در هزار و یک شب پیش از پنجاهمین شب آغاز می‌شود و تا ده‌ها شب پس از آن ادامه می‌یابد .

کار دهباشی بزرگ در شب‌ها و در روزهایش (که دراز باد و مستدام) دیری است که آغاز شده . امید بداریم به حکم آن کاردانی و کوشش و توان فیاض و فداکاری که در راه فرهنگ ایران دارد تا دیرباز دوام یابد . که ایران اگر هست و ما ایرانیان فراموشیست، همچنان آن سخندان همه‌فردینان دلاوری هستیم که از قرن‌ها و هزاره‌هایش تا به امروز ایستاده‌اند و سر داده‌اند تا این سرا بماند، مدیون آتانی نیز هستیم که جان‌ها داده‌اند تا راه و رسم ایرانی‌گری نیز پایدار و پاینده بماند، به احترام علی دهباشی بزرگ که به تنهایی ارتشی بزرگ، روزآمد و تازه نفس برای ایران است تا جا برمی‌خیزم و کلاه از سر برمی‌دارم .